

از املاک یک ارگان و گاه برای مجموعه ملک یک ارگان مرکزی به وجود می‌آید. برای مثال در املاک بزرگ، که در آنها ساختمان‌های متعددی جهت ساختن شکر، آبیجو و غیره ساخته شده‌اند، تعداد زیادی مؤسسات فنی در سطحی وسیع ایجاد می‌شوند؛ یک مدیریت برای کلیه کارهای ساختمان به وجود می‌آید که طرح‌ها و هزینه‌های ساختمان‌های بزرگ را تنظیم کرده و نیز نظر خود را در مورد طرح‌ها و هزینه‌های پیشنهاد شده توسط معماران بیان می‌کند، و بالاخره نظارت بر انجام دادن کارها را نیز به عهده دارد. اغلب اوقات نیز یک نوع بازرسی جنگلی برای چندین قلمرو تشکیل می‌شود که در رأس آن یک بازرسی قرار دارد؛ در مورد معادن یک بازرسی معدن وجود دارد، و غیره ...

«در سازماندهی ملک آنچه بیش از همه اهمیت دارد ترکیب کردن خدمات مختلف با یکدیگر است، به طوری که بتوان به شکلی بادوام حداکثر سود ممکن را از ملک کسب کرد ... به علاوه هدف این است که با توجه به تنوع زمین‌ها و با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و اقلیمی متفاوت مربوط به هر محدوده آنها را به صورت ارگانی واحد درآورده و با سازماندهی این ارگان امکان سوددهی آن را به شکلی پایدار فراهم ساخت. هدف اصلی این واحد بزرگ عبارت است از تولید با نازل‌ترین قیمت ممکن و کسب حداکثر سود از محصولات به دست آمده و رسیدن به نوعی اتحاد و هماهنگی در مدیریت و حداکثر استفاده از نیروهای در دسترس.

«برای رسیدن به تولید با ارزان‌ترین قیمت می‌توان از طرق زیر استفاده کرد: فراهم ساختن وسایل تولید، به خصوص سرمایه، با کمترین هزینه (به خاطر اعتباراتی که به مراتب آسان‌تر در اختیار مالکان بزرگ قرار می‌گیرد)؛ استفاده از ماشین‌آلات که باعث صرفه‌جویی در کار می‌شوند و تنها در زمین‌های بزرگ مورد استفاده دارند، مثلاً در کشاورزی از گاواهن‌های مجهز به نیروی بخار و در بهره‌برداری‌های چوب از وسایل حمل و نقل مدرن مانند راه‌آهن، راه‌های جنگلی و کابین‌هایی که توسط کابل از شیب‌ها بالا می‌روند استفاده می‌شود؛ استفاده از ماشین‌های جدید در صنایع مختلف؛ و بالاخره تقسیم کار به شکلی که کیفیت‌های متفاوت خاک زمین‌های مختلف به منافع کلی کشت خدمت کنند. برای رسیدن به این هدف بایستی چندین منطقه را جهت فراهم کردن مواد اولیه برای صنایعی در نظر گرفت که تولیدشان هر قدر در سطح وسیع‌تری صورت گیرد با صرفه‌تر است، صنایعی که نیروی مکانیکی به کار رفته در آنها بسیار قابل توجه است؛ ایجاد خزانه و قلمستان، به خصوص برای بذر شیدر و چمن در زمین‌هایی که مرغوب‌ترین دانه را تولید می‌کنند، به صورتی که محل‌ها و اجاره‌نشین‌های دیگر برای به دست آوردن یک محصول بهتر بذرشان را از آنها خریداری کنند. غنی بودن یک گروه از ملک‌ها از حیث علوفه و گاه می‌تواند در هنگام احتیاج، به گروه‌های دیگری از املاک که از این نظر فقیرند کمک کند زیرا به کمک پارس، علوفه، گاه و حتی کود به صورتی قابل حمل درمی‌آیند.

«سازماندهی پرورش حیوانات بر طبق یک طرح متحدالشکل می‌تواند به تولید با قیمت ارزان کمک کند. پرورش اسب، که برای واحد کشاورزی ضرورت دارد، می‌تواند در محلی جداگانه که برای این منظور مناسب است متمرکز شود. در مورد پرورش دام‌های بزرگ، چند منطقه را می‌توان وقف این کار کرد تا دام‌های مورد احتیاج بقیه قسمت‌ها را نیز فراهم کنند. مناسب است چهارپایان

مخصوص و فربه را در مؤسساتی نزدیک به راه آهن یا در مجاورت یک کارخانه متمرکز نمود، یعنی نقاطی که محل های دورتر دام های غیر فربه یا نیمه فربه خود را به منظور استفاده مناسب تر از علوفه قابل دسترس به آنجا بفرستند؛ علوفه ای که برای فربه نمودن کامل کفایت نمی کند. برای استفاده بهتر از شیر به صرفه تر است که برای تعداد معینی اجاره نشین تعدادی لبنیات فروشی کوچک دایر نمود تا بدین وسیله هزینه های مربوط به مدیریت کاهش یابند؛ و در بهره برداری های مهم تر برای تهیه کره از دستگاه های سانتریفوژ استفاده می شود. از سوی دیگر، بایستی بچه های دام های شیری را متناسب با مورد استفاده آنها از یکدیگر جدا نمود که این امر نیز برای صرفه جویی در هزینه مدیریت صورت می گیرد. در مورد گوسفندان نیز می توان نوعی تقسیم بندی بر اساس استفاده های مختلف آنها انجام داد. بنابراین بزهای نر مخصوص تولید مثل را بایستی از گله هایی که بدین منظور نگهداری می شوند انتخاب کرد.

استفاده از کل محصولات به دست آمده از چند بخش می تواند به شکل های مختلف صورت گیرد؛ یا از طریق عرضه مستقیم آنها؛ یا از طریق فروش آنها به خارجی ها؛ یا می توان آنها را به آسیاب ها، روغن کشی ها، تصفیه خانه ها، کارخانه های آبجوسازی، کارخانه های اره کشی و غیره منتقل کرد؛ یا آنها را در خود بازارهای محل به فروش رساند.

«برای عرضه محصولات با مناسب ترین شکل می بایستی وسایل حمل و نقل متنوع ایجاد نمود، از قبیل خطوط راه آهن فرعی، تراموای متصل به خطوط اصلی، کابین های حمل و نقل توسط کابل، ایجاد راه، کانال و غیره؛ و این کار با هزینه خود واحد تولیدی یا با کمک سرمایه داران خارجی صورت می گیرد.

«با در نظر گرفتن وسعت ملک و نزدیکی بخش های مختلف برای ایجاد تقسیم کار، مدیریت به شکل آسان تری درمی آید.

«یکی از نکات مهم در سازماندهی یک واحد کشاورزی بزرگ عبارت است از افزایش مقدار کار ارائه شده توسط هر فرد با گماشتن هر فرد به کاری که در آن مهارت دارد. زمانی که شخصی در یک کار به خصوص مهارت خاصی دارد باید وظیفه ای را به وی محول کرد که ظرفیت و مهارت های خود را به بهترین نحو به کار گیرد؛ و آنگاه تنها از طریق تغییر موسمی اشتغال کارکنان است که می توان از یکنواختی جلوگیری کرد. این اصول همیشه در مورد سازماندهی های کوچک صادق نیست.

«استقرار سازماندهی املاک بزرگ ارضی بر طبق این اصول، زمانی که بخش های مختلف ملک از یکدیگر دورند، بسیار مشکل است. هر قدر بخش های مختلف به هم نزدیک تر باشند موفقیت این قبیل سازماندهی ها نیز افزایش می یابد.

«در تمام موارد، سازماندهی املاک بزرگ ارضی - جنبه ای که تاکنون توجه زیادی به آن نشده است - باید مورد توجه و دقت خاص قرار گیرد، زیرا توسط پیشرفت های حاصل شده در آن، که بر پیشرفت های کشاورزی به عنوان یک علم تکیه دارند، به نظر می رسد واحدهای بزرگ کشاورزی نتایج بزرگی به بار آورند.»

در این‌گونه بهره‌برداری‌های عظیم و نه در بهره‌برداری‌های کوچک دهقانی است که این انسان صاحب‌نظر، انسانی که نه تنها در عمل شایستگی خودش را نشان داده بلکه از ژرف‌بینی و دانش یک نظریه پرداز نیز برخوردار است، آینده کشاورزی مدرن و علمی را مشاهده می‌کند؛ ولی این بهره‌برداری عظیم با مشکلی مواجه می‌شود که صنایع بزرگ را به‌جز در موارد استثنایی از حرکت باز نمی‌دارد: کمبود نیروی کار.

و. کمبود نیروی کار

وسعت بازار، داشتن امکانات مالی، وجود شرایط تکنیکی لازم؛ تمام این عوامل برای بنا نهادن یک واحد کشاورزی بزرگ سرمایه‌داری کافی نیستند. عامل عمده، دسترسی به کارگر است. اگر سایر شرایط نیز به بهترین وجه مهیا باشند ولی امکان دسترسی به کارگران فاقد مالکیت، که مجبور به فروش نیروی کار خود هستند، وجود نداشته باشد تأسیس یک واحد کشاورزی سرمایه‌داری غیرممکن است. ولی در صنعت شهری در کشورهای متمدن نگرانی از جهت کمبود کارگر وجود ندارد. در این کشورها پرولتاریا در حال افزایش است و کارگر لازم را برای سرمایه، که بی‌وقفه در حال گسترش است، فراهم می‌کند.

به‌علاوه در شهرها تعداد حقوق‌بگیران، بازماندگان خرده‌بورژوازی و دهقانان خرده‌پایی که مستقل شدن برای‌شان غیرممکن است و نیز توده مردمی که قبلاً خرده‌بورژوا و دهقان بوده‌اند و به صف پرولتاریا پرتاب گردیدند رو به افزایش است؛ و صنایع بزرگ قادرند آنها را، چه از شهرها آمده باشند و چه از روستاها، جذب کنند.

در مورد کشاورزی وضع به‌گونه‌ای دیگر است. امروزه کار در شهرها در شرایطی صورت می‌گیرد که کارگران برای کارهای مربوط به زمین وضعیت نامناسبی پیدا می‌کنند. آنهایی که در شهرها بزرگ شده یا جوانی خود را در آنجا گذرانده باشند برای کشاورزی دیگر افرادی از دست‌رفته محسوب می‌شوند. در شرایط فعلی، کشاورزی دیگر قادر نیست کارکنان مورد نیازش را به وسیله پرولتاریای صنعتی شهری تکمیل کند.

اما امروزه واحد کشاورزی بزرگ هم قادر نیست در شرایط فعلی مزدبگیران مورد نیازش را رأساً تأمین و آنها را حفظ نماید.

علت این پدیده اختلاف عمیقی است که میان کشاورزی و صنعت مدرن وجود دارد. برخلاف آنچه در قرون وسطی رخ می‌داد، امروزه بهره‌برداری صنعتی از خانواده کاملاً جداست. در صنایع کوچک قرون وسطی و نیز در آنهایی که تا امروز حفظ شده‌اند بهره‌برداری و خانواده یک واحد را تشکیل می‌دهند. در دوران صنعتی، کارگران یک حرفه از افراد خانواده صاحب شغل تشکیل می‌شدند. یک کارگر نمی‌توانست ازدواج کند و تشکیل خانواده دهد مگر با به وجود آوردن یک واحد بهره‌برداری مستقل؛ یعنی خودش ارباب خودش شود.

برعکس در صنعت جدید، واحد تولیدی و خانواده از یکدیگر متمایزند. کارگر می‌تواند بدون

تبدیل شدن به ارباب تشکیل خانواده دهد و با استفاده وسیع از این امکان باعث بزرگ شدن پرولتاریای مزدبگیر، که به صورت یک طبقه جداگانه درمی آید، شود. جدایی خانواده و واحد بهره برداری از یکدیگر موجب می شود که پرولتر در خارج از محیط کارش به انسانی آزاد تبدیل شود و بتواند خصوصیات لازم برای کسب حاکمیت در دولت و حفظ آن را به دست آورد.

در گذشته نیز مزدبگیری وجود داشته اند ولی آنها قادر به پرورش فرزند نبودند و علت آن نیز عدم وجود خانه و خانواده بود. آنها فرزندان صاحب کاران یا دهقانان بودند و تا زمانی که خودشان صاحب کار نمی شدند نمی توانستند فرزند پرورش دهند. به طور مشخص آنها شبیه دانشجویان بودند، زیرا مسئولیت زن یا فرزند را بر دوش نداشتند. آنها در چشم صاحب کار یا حکومت به صورت موجوداتی ترسناک جلوه گر می شدند، ولی آنها نیز مانند دانشجویان هرگز تصور نمی کردند بتوانند قدرت سیاسی را در دولت تصرف کرده و جامعه را هماهنگ با منافع طبقاتی خود بازسازی کنند. این ایده فقط برای پرولترهای جدید می توانست مطرح شود، که با خانواده و فرزندان خود محکوم بودند همیشه پرولتر باقی بمانند.

ولی آنچه برای صنعت از بین رفت برای کشاورزی پابرجا ماند. کشاورزی سرنوشت خودش را از خانواده جدا نکرد. هیچ واحد کشاورزی ای بدون وجود خانواده موجود نیست و هیچ خانواده عادی و ثابت در روستا بدون واحد کشاورزی وجود ندارد.

علت این امر را باید تا حدی پراکندگی جمعیت در روستاها دانست، برخلاف شهرها که در آنجا جمعیت متراکم است. بناکردن محله های کارگری در روستاها امکان پذیر نیست. اشتغال محدود سبب می شود که اجاره مسکن به هیچ وجه سودمند نباشد، و تنها به صورت یک منبع تولیدات فرعی نگریسته می شود.

ولی علت اصلی همبستگی میان واحد کشاورزی و خانواده را باید در روابط اقتصادی محکمی که میان آنها، به خصوص در بهره برداری های کوچک کشاورزی، موجود است دانست. بخش عمده تولید واحد کشاورزی کوچک به مصرف خود افراد خانواده می رسد. از سوی دیگر، پس مانده ها و ضایعات متعلق به خانواده به عنوان کود و علوفه در واحد کشاورزی مورد استفاده قرار می گیرند. لازمه نگهداری از دامها حضور دائم مسئولان در مزرعه است. در نتیجه لازم است که این دامها متعلق به خانواده ساکن در مزرعه باشند، و غیره.

در چنین شرایطی موقعیت یک کارگر مزدبگیر در روستا با یک مزدبگیر شهری کاملاً تفاوت می کند. مزدبگیری که مالک هیچ چیزی نباشد و در خانواده اش زندگی کند حالتی استثنایی دارد. بخشی از مزدبگیران یک واحد کشاورزی بزرگ را افراد خانواده تشکیل می دهند (پسران و دختران مزرعه). مزدبگیریانی که دارای خانواده هستند نیز عموماً کشاورزانی مستقل اند که یا مالک زمین اند یا از راه اجاره زمینی را در اختیار دارند. این افراد قسمتی از وقت خود را صرف کاری می کنند که به آن مزدی تعلق می گیرد، و باقی وقت خود را به مراقبت از مزرعه خود می گذرانند.

آنهايي که «Deputants» نامیده می شوند از موقعیتی بینابینی برخوردارند که شکل به خصوصی

دارد؛ آنها یک حقوق ثابت سالانه دریافت می‌کنند. علاوه بر آن، مقداری محصول و یک قطعه زمین نیز به آنها داده می‌شود و در خود مزرعه نیز محلی به‌عنوان مسکن در اختیارشان قرار می‌گیرد. آنها بی که «Instleute» نامیده می‌شوند نیز از موقعیت مشابهی برخوردارند: آنها در املاک بزرگ مناطق واقع در شرق الب نقش مهمی را به‌عنوان کارگر ایفا می‌کنند. آنها در مزرعه زندگی می‌کنند، لیکن خانه‌های‌شان جدا و متمایز است، و آنها نیز مانند «Deputant»‌ها بخشی از حقوق خود را به شکل مقداری محصول و قطعه‌زمینی که خودشان کشت می‌کنند دریافت می‌کنند و بخشی را به صورت دستمزد؛ ولی مزد آنها برخلاف «Deputant»‌ها سالیانه و ثابت نبوده، بلکه روزانه یا به صورت مقاطعه کاری است. «کارگری که هیچ‌گونه دارایی ندارد، نمی‌تواند به صورت یک «Instmann» درآید. قبل از هر چیز، مسکنی که در اختیار وی قرار می‌گیرد عموماً بدون اثاث و اسباب خانه است؛ از سوی دیگر او بایستی وسایل لازم، به‌خصوص داس و خرمن‌کوب را داشته باشد. ولی قبل از همه آنها، برای اینکه بتوان به صورت یک «Instmann» درآمد بایستی صاحب یک گاو یا لاقل یک یا چند بز بود، مگر اینکه اربابان خودشان برای تهیه آنها مساعدت کنند؛ و بالاخره «Instmann» باید بتواند برای کشت قطعه‌زمینی که در اختیارش قرار می‌گیرد، علاوه بر کودک که توسط خودش و دام‌هایش تولید می‌شود، بذر لازم را نیز تهیه نماید.^۱

«Instmann» در موقعیتی میان نوکر و اجاره‌دار قرار دارد؛ اغلب جزء خدمه محسوب می‌شود. این امر یکی از پدیده‌های بازمانده از دوران فئودالی است؛ یعنی زمانی که مالک ارضی برای بهره‌برداری از زمین‌هایش راه دیگری به‌جز واگذاری آنها در ازای برخی خدمات به فکرش نمی‌رسید. موقعیت «Instmann»‌ها با بهره‌برداری جدید به شکل سرمایه‌داری و نرخ بالای بهره مالکانه سازگار نیست. برای مثال، کشت ترب‌سیاه در منطقه ساکس موجبات از بین رفتن «Instleute»‌ها را فراهم آورد. وضع «اجاره‌نشین‌های روزمزد»^۲ در شمال غربی آلمان با موقعیت «Instleute» مقیم شمال شرقی شباهت زیادی دارد. «این افراد عبارت‌اند از خانواده‌های کارگر کشاورزی که صاحب‌کار به قیمتی نازل مسکن و یک قطعه‌زمین در اختیارشان قرار می‌دهد و آنها در مقابل تعهد می‌کنند که طی تعداد روزهایی مشخص برای وی کارهای مختلفی، حتی در ملک‌های مختلف، انجام دهند و در عوض دستمزدی اندک، عموماً نصف دستمزدهای معمول، دریافت کنند.»^۳ این بازمانده دیگر دوران فئودال نیز در حال زوال است.

علاوه بر این نوع کارگران، یک نیروی کار «آزاد» بدون پول نیز وجود دارد که به خدمت دهقانان درمی‌آید، به آنها مسکن داده می‌شود و نیروی کار خود را به هر کس که طالب آن باشد می‌فروشند. آنها از سایر گروه‌ها به پروولترهای شهری نزدیک‌ترند، ولی با این همه از حیث نشانی‌هایی عمده از آن

۱. ماکس وبر (Max Weber)، تحقیق درباره شرایط اقتصادی کارگران کشاورزی در آلمان، جلد ۳، ص ۱۳.

2. Heuerlinge

۳. ر. کرگر، شرایط اقتصادی کارگران کشاورزی، جلد ۱، ص ۳.

نیز متمایزند. آنها بخشی از یک خانواده خارجی هستند و «حتی در اصول دهقانی نیز زیستن در زیر یک سقف خارجی نشانه عدم استقلال اقتصادی محسوب می‌شود.»^۱

این موقعیت برای ازدیاد کارگران غیرمالک در روستا مساعد نیست. اغلب اوقات خدمه، که امکان ایجاد کانون خانوادگی مستقل را ندارند، قادر به ازدواج نیستند و اشتیاق ایجاد خانواده را از دست می‌دهند. البته این امر به هیچ وجه خواسته‌های طبیعی آنها را از بین نمی‌برد، بلکه این تمایلات را به شکلی غیرطبیعی ارضا می‌کنند تا بدین وسیله از تولد نوزادان جلوگیری شود. اگر با وجود تمام این احتیاط‌ها غریزه باز هم پیروز گردد، مادر بیچاره اغلب اوقات مجبور به ارتکاب جنایت از بین بردن بچه می‌شود، زیرا به خوبی می‌داند آینده‌ای که در انتظار او و فرزندش است آینده‌ای درخشان و سعادت‌مندانه نخواهد بود. بچه‌های حرام‌زاده نامساعدترین شرایط را خواهند داشت. تعداد زیادی از آنها قبل از رسیدن به سن بلوغ از بین می‌روند و تعدادی دیگر نیز دارالتأدیب‌ها را پر می‌کنند.

در نقاطی که هنوز آداب و رسوم پدرسالاری حکمفرماست، مثل بسیاری از مزارع بزرگ واقع در آلپ، بچه نوکر همانند مادرش یک عضو خانواده محسوب می‌شود. او همراه بچه‌های دهقان پرورش می‌یابد، با آنها بر سر یک سفره غذا می‌خورد و تا زمانی که شروع به کار نکرده است هیچ‌گونه تفاوت اجتماعی میان آنها به چشم نمی‌خورد. اما از آن پس او نیز مانند مادرش جزء خدمتکاران محسوب می‌شود.

ولی در مناطقی که تولید کالایی و حقوق‌گیری حکمفرماست نوزاد نوکر هزینه‌ای ترسناک محسوب می‌شود که به هر وسیله می‌کوشند خود را از آن خلاص کنند.

ل. فیک^۲ در کتابش دربارهٔ وراثت دهقانی در منطقهٔ «باویر رنان شرقی» نشان می‌دهد که چگونه تمرکز ملک‌های بزرگ بر کثرت تولیدمثل نامشروع تأثیر گذاشته است: «با تحقیق دربارهٔ تعداد تولیدمثل‌های نامشروع در هر قلمرو اربابی به نتیجه‌ای می‌رسیم که به ما اجازه می‌دهد رابطهٔ میان پراکندگی املاک بزرگ و تولیدمثل‌های نامشروع را در نظر بگیریم.»

| گروه | تعداد تولیدمثل‌های نامشروع در بین هر ۱۰۰ تولد | دارندگان یک ملک در بین هر ۱۰۰ نفر |
|------|---|-----------------------------------|
| ۱- | ۳/۴ تا ۵ | ۲/۲۸ |
| ۲- | ۱/۵ تا ۱۰ | ۲/۲۰ |
| ۳- | ۱/۱۰ تا ۱۵ | ۱۷ |
| ۴- | ۱/۱۵ تا ۲۰ | ۵/۱۵ |
| ۵- | ۱/۲۰ تا ۲۵ | ۳/۱۳ |
| ۶- | ۱/۲۵ تا ۳۰ | ۹/۱۴ |

کارگران مستقلی بدون خانواده در موقعیت مناسب‌تری برای پرورش کودکان نیستند. مالکان یا کشاورزان اجاره‌نشین املاک کوچک از نظر پرورش نوزاد در مناسب‌ترین شرایط قرار دارند و قادرند فرزندان متعددی، که قادر به انجام دادن کارهای کشاورزی باشند، پرورش دهند. این کودکان نه تنها نیروی کار کافی برای مصارف شخصی خانواده‌هایشان را تأمین می‌کنند بلکه بخشی از این نیروی کار نیز به صورتی قابل دسترس باقی می‌ماند، که یا به علت اینکه ملک خودشان کوچک است و قادر نیست تمام نیروی کار موجود را جذب نماید به صورت کارگران روزمزد در واحدهای بزرگ کشاورزی دیگران به کار مشغول می‌شوند، یا به این علت که خرده‌مالکان و دهقانان در شخص فرزندان‌شان یک نیروی ذخیره کارگری ایجاد کنند که در خانواده کاری پیدا نمی‌کند، نیروی کار و خدمات خود را به صورت خدمه یا به شکل کارگر روزمزد در اختیار واحدهای تولیدی بزرگ قرار می‌دهند.

این تولید نیروی کار در مناطقی که واحدهای کشاورزی بزرگ به قیمت نابودی واحدهای کوچک رشد و توسعه پیدا می‌کنند در حال کاهش است. با پس‌زدن دهقانان، واحدهای کشاورزی بزرگ محدودۀ خود را افزایش می‌دهند ولی تعداد افرادی را که در این محدوده به کار مشغول‌اند کاهش می‌دهند؛ و از این واقعیت این نتیجه به دست می‌آید که واحد بزرگ کشاورزی با وجود برتری تکنیکی اش هیچ‌گاه به تنهایی در یک قلمرو یا در یک کشور حکمرانی نخواهد کرد. مالکیت بزرگ هر قدر هم که کلیۀ دهقانان را در تنگنا قرار دهد باز هم همیشه عده‌ای خواهند توانست به‌عنوان اجاره‌نشین‌های کوچک دوباره خود را احیا کنند. بنابراین حتی در نقاطی که مالکیت بزرگ ارضی به تنهایی غالب است واحد کشاورزی بزرگ نمی‌تواند به تنهایی مسلط باشد.

حتی در انگلستان نیز از میان ۵۲۰,۱۰۶ مزرعه در سال ۱۸۹۵، تعداد ۱۱۷,۹۶۸ واحد کمتر از ۵ جریب، ۱۴۹,۹۱۸ واحد ۵ تا ۲۰ جریب و ۱۸۵,۶۶۳ واحد ۲۰ تا ۵۰ جریب بودند. بدین ترتیب اکثریت مزارع را واحدهای کوچک تشکیل می‌دادند.

در نقاطی که واحدهای کشاورزی کوچک بیش از حد محدود شده‌اند واحدهای بزرگ بیش از پیش کاهش می‌یابند و شروع به عقب‌نشینی می‌کنند. این پدیده را امروزه می‌توان در بسیاری از مناطق مشاهده کرد، که باعث می‌شود گروهی از نظریه‌پردازان عالی‌مقام کشاورزی حتی اعلام کنند که «پایان دورۀ واحدهای کشاورزی بزرگ نزدیک است.» چنین مطلبی قدری اغراق‌آمیز است. در بسیاری موارد یقیناً کمبود نیروی کار عامل عقب‌نشینی واحدهای بزرگ به نفع واحدهای کوچک است. روند مزبور به دو صورت اتفاق می‌افتد: یا مالک بزرگ قسمتی از ملک خود را قطعه‌قطعه می‌کند و این قطعه‌ها را به صورت اجاره یا فروش در اختیار دهقانان خرده‌پا قرار می‌دهد؛ یا اینکه املاک بزرگ، چه به صورت حراج و چه به صورت معمولی، به فروش می‌رسند که باعث به وجود آمدن تعداد زیادی ملک کوچک می‌شود.

ولی این پروسه نیز همانند پروسه معکوس از بین رفتن مالکیت‌های کوچک به نفع مالکیت‌های بزرگ محدودیت‌های خود را دربردارد. در شرایطی که تعداد کشاورزان خرده‌پا در کنار کشاورزان

افزایش می‌یابد، این امر منجر به رشد نیروی کار در خدمات واحدهای کشاورزی بزرگ می‌شود و قدرت این‌گونه واحدها نیز مانند برتری آنها بر واحدهای کوچک افزایش پیدا می‌کند. در نقاطی که در کنار یک واحد کشاورزی بزرگ تعداد زیادی واحدهای کوچک ایجاد شده‌اند گرایش در جهت توسعه و رشد بهره‌برداری‌های بزرگ به وجود می‌آید؛ البته تا زمانی که برخی عوامل مخالف، مثلاً یک انتقال صنعت بزرگ در دل روستا، اثرات معکوسی به بار نیاورند. شیوه تولید سرمایه‌دار باعث نابودی بیشتر واحدهای بزرگ نسبت به واحدهای کوچک کشاورزی نمی‌شود.

در اینجا یک سلسله ارقام را که از یک منبع آماری آلمان به دست آمده است ارائه می‌دهیم. در مورد ۱۰۰ هکتار زمین کشت‌شده، املاک بزرگ‌تر از ۱۰۰ هکتار به شرح زیر هستند:

| موقعیت | ۱۸۸۲ | ۱۸۹۵ |
|------------------------|-------|-------|
| - در پروس شرقی | ۳۸/۶۰ | ۳۹/۴۷ |
| - در پروس غربی | ۴۷/۱۱ | ۴۳/۶۶ |
| - در براندنبورگ | ۳۶/۳۲ | ۳۵/۲۴ |
| - در پومرن | ۵۷/۴۲ | ۵۵/۱۳ |
| - در پوس‌ناوی | ۵۵/۳۷ | ۵۲/۱۹ |
| - در سیلزی | ۳۴/۴۱ | ۳۳/۸۶ |
| - در مکلمبورگ-شورین | ۵۹/۸۹ | ۵۹/۹۵ |
| - در مکلمبورگ استرلیتز | ۶۰/۸۹ | ۶۰/۶۸ |

مشاهده می‌شود که به استثنای پروس شرقی و مکلمبورگ-شورین^۱ در سایر نقاطی که مالکیت بزرگ غالب است کاهش در این شکل مالکیت به چشم می‌خورد (به‌طوری‌که می‌توان نتیجه‌گیری مشابهی در مورد تغییرات سطح انجام داد). برعکس، آمار زیر نیز به چشم می‌خورد:

| تعیین موقعیت | ۱۸۸۲ | ۱۸۹۵ |
|----------------|------|------|
| - در هانوفر | ۶/۹۲ | ۷/۱۴ |
| - در وستفالی | ۴/۷۷ | ۵/۳۰ |
| - در هسه-ناسو | ۶/۶۹ | ۷/۳۴ |
| - در منطقه رن | ۲/۶۷ | ۳/۵۱ |
| - در باویر | ۲/۲۶ | ۲/۵۷ |
| - در ورتمبرگ | ۲/۰۰ | ۲/۱۴ |
| - در بادن | ۱/۸۰ | ۳/۰۰ |
| - در آراس-لورن | ۷/۳۱ | ۷/۳۸ |

مناطق دیگر تغییرات چشمگیری را نشان نمی‌دهند (ساکس و هسه) یا اینکه تغییرات به قدری کوچک است که نتیجه قابل استفاده‌ای به دست نمی‌آید.

بنابراین در تمام نقاطی که بهره‌برداری دهقانی غالب است گرایش (هر اندازه کوچک) در جهت رشد و توسعه مالکیت بزرگ به چشم می‌خورد. در اینجا روشن می‌شود که این شکل مالکیت به هیچ وجه خیال ناپدید شدن ندارد.

مشاهده این حرکت متناوب مالکیت ارضی به هیچ وجه با اصول مارکسیستی ناسازگار نیست. برعکس، مارکس این موضوع را خیلی زود تصدیق کرد. او در چهارمین بخش تشریح نوبه راینسه تسایونگ^۱ (۱۸۵۰)، نوشته امیل دو ژیراردی^۲ تحت عنوان سوسیالیسم و مالیات^۳ را مورد انتقاد قرار می‌دهد. در این کتاب نویسنده پیشنهاد می‌کرد مالیاتی بر روی سرمایه بسته شود تا منجر به «تغییر مسیر سرمایه‌ها از بهره‌برداری‌های کم‌منفعت در زمین به سوی صنایع پربار گردد و باعث شود قیمت زمین کاهش یابد، مالکیت بزرگ ارضی متمرکز شود و در فرانسه ایجاد کشت‌های وسیع به سبک انگلیسی و نیز تأسیس صنایع انگلیسی پیشرفته ممکن گردد». مارکس با این تئوری به مخالفت برمی‌خیزد؛ با این استدلال که «نه با برداشتن سرمایه از کشاورزی، بلکه برعکس با هدایت سرمایه صنعتی به سوی زمین است که کشاورزی انگلیسی و تمرکز موجود در آن به شکل امروزی درآمده است» و چنین ادامه می‌دهد: «تمرکز و تراکم مالکیت ارضی در انگلیس باعث بیرون راندن نسل‌های کاملی از زمین گردیده است. این تراکم، که مالیات بر سرمایه در آن مسلماً به نابودی دهقانان سرعت بیشتری خواهد بخشید، در فرانسه موجب سوق دادن این توده عظیم دهقان به سوی شهرها خواهد گردید و انقلاب را بیش از پیش غیرقابل اجتناب خواهد کرد؛ و بالاخره با وجود اینکه در فرانسه بازگشت از زمین‌های پراکنده به سوی تمرکز و تراکم شروع شده است، در انگلیس شاهدیم که مالکیت بزرگ ارضی به سرعت در حال قطعه‌قطعه شدن است؛ و این موضوع بدون شک بیان‌کننده این نکته است که تا زمانی که سازماندهی جامعه بورژوازی پابرجاست بایستی در کشاورزی دائماً شاهد حرکت از پراکندگی به سوی تراکم و عکس آن باشیم.»

البته این حرکت با شدت و خشونت‌های ظاهری ظاهر نمی‌شود که مارکس در سال ۱۸۵۰ به آن عقیده داشت، یعنی زمانی که با انرژی زیاد روی یک توسعه انقلابی سریع حساب می‌کرد. پیشرفت‌های انجام شده در زمینه‌های تکنیک و علوم باعث گردیدند گرایش به افزایش واحدهای کشاورزی در انگلستان طولانی‌تر از آنچه مارکس انتظار داشت باشد. این گرایش فقط به تازگی متوقف گردیده است. از سوی دیگر در فرانسه گرایش‌هایی در جهت مخالفت تراکم بروز کردند. ما این گرایش‌ها را، که خلاف تراکم املاک ارضی پراکنده‌اند، مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

1. *Neue Rheinische Zeitung*

2. Emile de Girardin

3. *Le Socialisme et l'Impôt*

ولی گرایش که مارکس از آن نام می برد همچنان پابرجاست و هر جا تراکم یا پراکندگی از حد معینی تجاوز کند به خوبی احساس می شود.

اغلب اقتصاددانان بورژوا ترکیب واحدهای کشاورزی بزرگ و کوچک را مناسب ترین حالت می دانند. فقط معدودی دموکرات های خرده بورژوا و برخی سوسیالیست ها طالب جایگزین نمودن واحدهای کشاورزی کوچک به جای واحدهای بزرگ هستند. «پیش از این، فریدریش لیست^۱ و بعد از او فون شوتز^۲، فون رومر^۳، برناردی^۴، هانسن^۵، روشه و بسیاری دیگر اعلام کرده اند که توزیع ایده آل مالکیت ارضی در شرایط فعلی (وجود مالکیت خصوصی و نظام رقابت آزاد) ترکیب منصفانه ای است از مالکیت های بزرگ، متوسط و کوچک، به طوری که تشکیل هرمی را بدهند که در رأس آن مالکیت های بزرگ و در قاعده آن مالکیت های کوچک قرار گرفته باشند.»^۶ بوخن برگر نیز اخیراً نظریاتی مشابه را در آخرین کتابش به نام اساس سیاست ارضی^۷ ابراز داشته است. کلیه این اقتصاددانان بر این عقیده اند که مالکیت بزرگ ارضی پشتیبان انکارناپذیر توسعه تکنیکی و کشاورزی علمی و صحیح است. حفظ دهقانان بزرگ به ویژه به دلایل سیاسی اهمیت دارد؛ دهقانان بزرگ [و نه دهقانان خرده پا] هستند که مهم ترین دژ مالکیت خصوصی محسوب می شوند، و در این زمینه بهره برداری آنها به مراتب بر بهره برداری دهقانان خرده پا برتری دارد. ولی از سوی دیگر، دهقانان خرده پا بهترین عرضه کنندگان نیروی کار محسوب می شوند. در مناطقی که مالکیت بزرگ به سرعت مالکیت های کوچک را از میان می برد، محافظه کاران و مالکان بزرگ می کوشند با اقدامات سیاسی تصمیماتی خصوصی تعداد واحدهای کشاورزی کوچک را افزایش دهند.

طبق نوشته سیرینگ در فرهنگ علوم سیاسی (جلد اول ضمیمه) «به سبب توسعه شدید مالکیت بزرگ ارضی، تحت تأثیرات اخیر ناشی از انقلاب های صنعتی، مهاجرت زیاد از حد کارگران کشاورزی به بخش های صنعتی، بحران کشاورزی و زیر قرض رفتن زمین ها، حرکتی وسیع در جهت افزایش طبقه متوسط روستایی به وجود آمد. این حرکت سعی کرد از طریق ایجاد منظم واحدهای دهقانی جدید و وسعت بخشیدن به واحدهای قدیمی، که زیاد از حد کوچک شده بودند، بر تعداد طبقه متوسط روستایی بیفزاید و با دادن زمین به کارگران کشاورزی نوعی ثبات برای شان ایجاد کند. تقریباً همزمان در آلمان، انگلستان و روسیه قوانین مشابهی در این زمینه تصویب گردیدند و در ایتالیا و مجارستان نیز قوانینی در این جهت به مرحله اجرا درآمدند.»

در مورد پروس قوانین سال ۱۸۸۶ برای تشویق کلنی های آلمان در مناطق پوزن و پروس غربی، و قوانین سال ۱۸۹۰ و ۱۸۹۱ درباره تأسیس املاک با کمک اعتبار دولت و مقامات رسمی جزء

1. Friedrich List

2. von Schütz

3. von Rumohr

4. Bernhardt

5. Hanssen

۶. ا. ف. میاسکوفسکی (A. V. Miaskowski)، حق دراثت و توزیع مالکیت ارضی در امپراتوری آلمان، ص ۱۰۸.

7. *Fondements de la politique agraire*

این‌گونه قوانین محسوب می‌شوند. طبق نظر سرینگ می‌توان گفت که «نتایج این قانون‌گذاری باعث گردید که به علت ایجاد این‌گونه املاک تولیدی، دهقانان کوچک زمین‌هایی را که در طی قرن گذشته از دست داده بودند دوباره به دست آورند؛ زمین‌هایی که به دنبال مبادلات آزاد املاک، جذب املاک بزرگ ارضی شده بودند (حدود صد هزار هکتار در شش استان شرقی).»

این ایجاد مجدد واحدهای کشاورزی کوچک به اکراه بر مالکیت بزرگ ارضی تحمیل نگردید، زیرا این تصمیم دولت یا پارلمانی بود که فقط به مصلحت نجیب‌زادگان روستایی می‌انديشید.

طبق گفته گولتز «یک مالک بزرگ ارضی زمانی که در اطرافش تعداد زیادی مالکان متوسط و خرده‌مالک وجود داشته باشند که نیروی کار مورد احتیاج وی را فراهم کنند قادر خواهد بود سود بیشتری، چه خالص و چه ناخالص، به دست آورد. این قبیل املاک کوچک و متوسط نه تنها نیروی کار لازم برای ملک بزرگ را فراهم می‌کنند، بلکه در شرایطی که اضافه‌محصولی وجود داشته باشد قادرند قسمتی از آن را نیز جذب نمایند.»^۱

از کلیه مطالب فوق این نتیجه به دست می‌آید که در جامعه مدرن مالکیت‌های کوچک ارضی در حال از بین رفتن نیستند و مالکیت بزرگ ارضی کاملاً جانشین آنها نمی‌شود. مشاهده کردیم در مناطقی که تراکم مالکیت ارضی با سرعتی بیش از حد به جلو رفته، گرایش به قطعه‌قطعه شدن املاک بزرگ ظاهر گردیده و هرگاه این گرایش با موانع جدی روبه‌رو شده است دولت و حتی خود مالکان بزرگ دخالت کرده‌اند.

ولی دقیقاً همین گرایش‌های مالکیت بزرگ ارضی نشان می‌دهند عنوان‌کردن این مطلب که اگر واحدهای کشاورزی کوچک خود را حفظ می‌کنند دلیلش برتری و بازدهی بیشتر آنها نسبت به واحدهای بزرگ است، نظری بی‌پایه و بی‌معنی است. واقعیت این است که واحدهای کشاورزی کوچک قادر به رقابت با بهره‌برداری‌های بزرگ سرمایه‌داری، که در مجاورت آنها توسعه پیدا می‌کنند، نیستند. به جای فروش «اضافه‌محصول» واحد کشاورزی بزرگ اغلب آن را خریداری می‌کنند. برعکس، کالایی که واحد کشاورزی کوچک به‌وفور در اختیار دارد وسیله تولیدی است که واحد کشاورزی بزرگ به‌شدت به آن نیازمند است، یعنی نیروی کار انسانی.

زمانی که شرایط بدین‌گونه باشد در کشاورزی واحدهای بزرگ و کوچک یکدیگر را طرد نمی‌کنند، بلکه متقابلاً یکدیگر را ایجاب می‌کنند (مانند سرمایه‌داز و پرولتر)، ولی دهقان خرده‌پا بیش از پیش خصوصیات پرولتر را کسب می‌کند.



پرولترو شدن دهقانان

الف. گرایش در جهت قطعه‌قطعه شدن زمین

در فصل ۲ نشان دادیم از بین رفتن صنایع دهقانی، که پاسخگوی احتیاجات شخصی دهقانان بود، دهقانان خرده‌پا را که احتیاجات خود و خانواده‌های‌شان را خودشان تأمین می‌کردند مجبور کرد به یک کار کمکی روی آورند. دهقان به علت اینکه کار موجود در مزرعه خودش تمام وقت او را نمی‌گرفت زمان لازم برای انجام دادن کار کمکی را در اختیار داشت. برای تأمین احتیاجات پولی خود نه تنها اضافه‌محصولش را به فروش می‌رساند، بلکه اضافه‌وقت خود را نیز عرضه می‌کرد. در بازار وی نقش همان پرولتری را بازی می‌کرد که صاحب هیچ‌چیز نبود. به مثابه مالک ارضی و تولیدکننده مواد غذایی که زمین به وی تعلق دارد برای بازار تولید نمی‌کرد، بلکه برای خانواده‌اش به تولید می‌پرداخت؛ خانواده‌ای که، همان‌طور که قبلاً دیدیم، کاملاً به واحد تولیدی‌اش وابسته است. قوانین رقابت در مورد کانون خانواده صدق نمی‌کنند. یک خانواده بزرگ ممکن است بر یک خانواده کوچک برتری داشته باشد، و نیروهای موجود در یک خانواده کوچک ممکن است به هدر روند، ولی هیچ‌جا کوچک‌ترین نشانه‌ای از گرایش خانواده‌ها به تمرکز به چشم نمی‌خورد؛ هیچ‌جا خانواده‌های کوچک تمایل ندارند جای خود را به معدودی خانواده بزرگ بسپارند.

مسلماً خود خانواده تحت تأثیر رشد و تکامل اقتصادی قرار می‌گیرد، ولی این تکامل تنها در سلب پی‌درپی وظایف مخصوص خانواده و تبدیل این وظایف به رشته‌های تولیدی مستقل ظاهر می‌شود. بدین ترتیب تعداد کارها در خانواده به شکل محسوسی کاهش پیدا می‌کند و تعداد کارکنان مربوط به آن نیز تقلیل می‌یابد. اگر مسیر تکامل را در خانواده در نظر بگیریم مشاهده می‌شود که سیر آن برخلاف صنعت است، زیرا از واحد تولیدی بزرگ به سمت واحد تولیدی کوچک حرکت می‌کند.

در قرون وسطی شاهد تشکلهایی از خانواده‌های بزرگ دهقانی بودیم و امروزه نیز در میان مردمانی که کشاورزی نزد آنها شکل قرون وسطایی خود را حفظ کرده است این پدیده مشاهده می‌شود (اسلاوهای ساکن جنوب و شرق).

اگر واحد کشاورزی دهقان خرده‌پا در خارج از حوزه تولید تجارتي قرار می‌گیرد و اگر به صورت جزئی از خانه درمی‌آید، بنابراین، از گرایش‌های تمرکزی تولید مدرن مصون می‌ماند. در این شکل بهره‌برداری کوچک هر قدر هم نیروهای موجود به شکلی غیرمنطقی به کار گرفته شوند و به هدر روند باز هم دهقان به آن وفادار می‌ماند، درست مانند زنش که به زندگی رقت‌بار خود وفادار می‌ماند؛ زندگی‌ای که همه کوشش‌های قابل تصور در آن تنها به نتایج مفلوک و رقت‌آور دست پیدا می‌کنند، ولی تنها جایی است که در آن اراده‌ای خارجی بر او تحمیل نمی‌شود و مورد استثمار قرار نمی‌گیرد. ولی با پیشرفت تدریجی تکامل اقتصادی و سیاسی احتیاجات پولی دهقان خرده‌پا نیز افزایش می‌یابد و دولت و جامعه بیش از پیش خواستار مشارکت پولی وی می‌شوند. هر قدر احتیاجش به پول افزایش یابد اهمیت بیشتری باید برای کار فرعی خود به زیان کار کشاورزی اش قائل شود. حقوق‌بگیری با بردن زن به کارخانه باعث می‌شود که وی اهمیت سابق را برای خانواده احساس نکند؛ البته خانواده را کاملاً ترک نمی‌کند. همین امر در مورد دهقان خرده‌پا نیز، چه حقوق‌بگیر باشد و چه در نزد خودش برای یک سرمایه‌دار کار کند، صدق می‌کند. واحد کشاورزی اش بیش از پیش به صورتی غیرصحیح بهره‌برداری می‌شود و برای او بیش از حد بزرگ جلوه می‌کند و مجبور می‌شود آن را محدودتر نماید.

او برای زمین‌های اضافی اش به سادگی خریدار پیدا می‌کند.

در نقاطی که یک طبقه دهقان نیرومند غالب است این امر موجب تنظیم جمعیت می‌گردد. علاوه بر روحیه محافظه‌کارانه و نظامی‌گرانه وی این یکی از مهم‌ترین دلایلی است که اقتصاددانان و همچنین سیاست‌های بورژوازی آن را در نظر می‌گیرند. این طبقه نشان می‌دهد که تمایل زیادی به زادوولد دارد و آماده است اولادی زیاد به وجود آورد. در شرایطی که به نیروی کار و سرمایه نیاز است این خصوصیت بسیار بارز است. ولی از سوی دیگر قادر است به نحوی از افزایش جمعیت جلوگیری نماید که موجبات خوشحالی طرفداران مکتب مالتوس را نیز فراهم آورد. در شرایطی که دهقان تنها به بهره‌برداری از زمینش محدود می‌شود و از هر گونه درآمد فرعی بی‌نصیب می‌ماند به ناچار تعداد اولاد خود را محدود می‌کند. زمانی که سهم‌الارث برای کلیه فرزندان یکسان باشد شخص خود را به داشتن دو فرزند محدود می‌کند. زمانی که تمام ارث به یک نفر می‌رسد دهقان می‌تواند فرزندان دیگری نیز داشته باشد ولی برای آنها مستقل شدن و تشکیل خانواده و پرورش اولاد قانونی میسر نخواهد بود.

در شرایطی که افراد در خارج از واحد کشاورزی خود موقعیت‌های زیادی برای پیدا کردن کارهای دیگری دارند وضع صورتی دیگر به خود خواهد گرفت. در این شرایط، افزایش جمعیت و وضع زندگی شکلی باز هم پروتاریایی‌تر به خود خواهد گرفت؛ شانس و موقعیت برای مستقل شدن به مراتب بیشتر می‌شود، و در این شرایط هر طفلی با به دنیا آمدن با ارزش‌ترین میراث خود، یعنی نیروی کارش را به همراه می‌آورد. جمعیت به سرعت رشد می‌کند و همزمان با آن تقاضا برای زمین، نه به‌عنوان وسیله تولید برای فروش بلکه به‌عنوان شرط تشکیل خانواده، نیز بیشتر می‌شود. اگر

افزایش کارهای فرعی، کوچک شدن واحدهای کشاورزی مختلف را ممکن و حتی ضروری می‌سازد و منجر به پیدایش تعداد زیادی واحد کشاورزی کوچک می‌گردد از سوی دیگر افزایش سریع جمعیت را نیز به دنبال دارد؛ این افزایش جمعیت مستلزم افزایش تعداد واحدهای تولیدی است.

در اینجا به جای تمرکز، روند قطعه‌قطعه شدن زمین ضرورت پیدا خواهد کرد. چنین شرایطی حتی ممکن است به قطعه‌قطعه شدن واحدهای کشاورزی بزرگ نیز منجر شود.

در فصل ۵ مشاهده کردیم قیمت یک قطعه زمین، که در تولید سرمایه‌داری کالا به کار گرفته می‌شود، متناسب با مقدار بهره مالکانه‌اش تعیین می‌شود. قیمت خرید برابر است با مقدار بهره مالکانه‌ای که به سرمایه تبدیل شده باشد. سرمایه‌گذار اگر نخواهد سودش از حد رایج پایین‌تر باشد قادر به پرداخت بهره مالکانه‌ای بیش از مبلغ مذکور نخواهد بود. عموماً رقابت باعث می‌شود که قیمت‌ها بیش از این بالا نروند. البته در اینجا از برخی موقعیت‌ها و ملاحظات که ماهیتی اقتصادی ندارند و باعث بالا رفتن قیمت املاک و زمین‌ها در سطحی حتی بالاتر از بهره مالکانه می‌گردند صرف‌نظر می‌کنیم.

ولی دهقانی که محصولات کشاورزی خود را به فروش برساند و یک سرمایه‌دار نباشد و کارگران مزدبگیر استخدام نکند یا به‌ندرت استخدام کند، یعنی یک تولیدکننده ساده کالا باشد، وضع دیگری خواهد داشت. در حقیقت او یک کارگر محسوب می‌شود، یعنی از محصول مالکیت خود زندگی نمی‌کند بلکه از محصول کارش امور خود را می‌گذراند و نوع زندگی‌اش شبیه حقوق‌بگیران است. زمین برایش یک وسیله تولید محسوب می‌شود، یعنی وسیله‌ای که با کارکردن روی آن زندگی‌اش را تأمین می‌کند، نه وسیله‌ای که بتواند با آن سود یا بهره مالکانه‌ای به دست آورد. زمانی که قیمت فروش محصولاتش از مخارجش کمتر باشد می‌تواند از دسترنج خودش زندگی کند. او می‌تواند از سود و بهره مالکانه بگذرد. بنابراین کشاورز می‌تواند قیمت یک قطعه زمین را حتی گران‌تر نیز پردازد اگر خودش را در سطح تولید ساده کالایی و در سطح تولید سرمایه‌داری قرار دهد. ولی این‌گونه محاسبه ممکن است دهقان را در مضیقه‌های جدی قرار دهد، یعنی در شرایطی که دهقان عادات تولید ساده کالایی را حفظ کند و برای زمین قیمتی بیش از حد پردازد حال آنکه در عمل این سطح تولید ساده کالایی را پشت سر گذاشته و به مرحله تولید سرمایه‌داری رسیده باشد؛ البته مسلماً نه به‌عنوان سرمایه‌گذار، بلکه به شکل کارگری که توسط سرمایه‌مورد استثمار قرار می‌گیرد. در شرایطی که دهقان زمینی را می‌خرد بدون اینکه لااقل کل قیمت آن را پرداخت کرده باشد و یک قرض بر روی زمین باقی می‌ماند، در این صورت زمین مزبور نه تنها بایستی حقوق وی را تأمین کند بلکه می‌بایستی یک بهره مالکانه نیز تولید نماید؛ و در این موقعیت پرداخت قیمت زمین بیش از حد عادی ممکن است همان اندازه برای دهقان هلاکت‌بار باشد که برای سرمایه‌دار. قیمت زیاد زمین فقط در شرایطی برای کشاورز سودمند است که دیگر کشاورز نباشد، یعنی زمین خود را بفروشد. زمانی که کشاورز بهره‌برداری را آغاز می‌کند و در تمام مدتی که این بهره‌برداری به طول می‌انجامد، این قیمت بالا باعث دردسر وی خواهد بود. ولی سیاست‌گذاران کشاورزی علاج تنگدستی کشاورز را تنها در یک چیز می‌دانند: افزایش قیمت زمین. این آقایان که روحی به اصطلاح پدران دارند نه

به عنوان کشاورز، بلکه به عنوان انسانی که روی زمین معامله انجام می دهد سخن می گویند. این نکته را در ارتباط با مسئله ای دیگر بررسی خواهیم کرد.

در مورد دهقانان خرده پایی که کشاورزی نزد آنها تماماً یا به صورت غالب بخشی از کار خانواده را تشکیل می دهد و احتیاجات پولی خود را کلاً از کارکردن برای دیگران تأمین می کنند وضع کاملاً به گونه ای دیگر است. در این شرایط روابط قیمت زمین با تولید کالایی، و در نتیجه با قوانین مربوط به ارزش، لااقل برای خریدار دیگر به حساب نمی آید. برای فروشنده، بهره مالکانه کاپیتالیزه، حداقل قیمت زمین را تشکیل می دهد. خریدار تنها مسئله ای را که در نظر می گیرد عبارت است از احتیاجاتش و ارزیابی منابع قابل دسترس اش. هر قدر جمعیت با سرعت بیشتری افزایش یابد برای یافتن کار دچار اشکال بیشتری می شود و ضرورت تهیه یک قطعه زمین برای تأمین احتیاجات زندگی یا لااقل ایجاد استقلال اقتصادی افزون تر می گردد و قیمت یا بهره مالکانه ای که در عوض یک قطعه زمین کوچک باید پرداخت شود بالاتر می رود. نظیر کار در خانه، کار کشاورزی برای خود نیز هزینه به حساب نمی آید و گمان می کنند این نوع کار قیمتی ندارد. تمام آنچه که کار بر روی زمین به خانواده عرضه می کند به عنوان سود خالص در نظر گرفته می شود. ارزیابی و تخمین آن به پول و تقسیم آن به مزد، سود سرمایه و بهره مالکانه بسیار مشکل است. به هر حال این امر هیچ گاه صورت نمی گیرد، زیرا در این نوع بهره برداری پول هیچ نقشی را بازی نمی کند.

این موضوع که املاک کوچک از املاک بزرگ گران ترند و واقعیتی کاملاً شناخته شده است. مایتزن در رساله اش درباره قرض های رهنی در پروس (سالنامه کشاورزی تیل، ۱۸۸۵)، که در صفحه ۱۰۳ به آن استناد شد، متذکر می شود که قیمت املاک بزرگ برابر است با ۵۲ برابر درآمد آنها (بعد از کسر مالیات ارضی) و قیمت زمین دهقانان معادل ۶۵ برابر و قیمت واحدهای کوچک دهقانی مساوی ۷۸ برابر درآمد آنهاست.

برخی از هواداران مالکیت کوچک ارضی می خواستند از طریق این افزایش قیمت زمین ثابت کنند که واحد کشاورزی کوچک بر واحد بزرگ برتری دارد. ولی حتی در میان بزرگترین تحسین کنندگان مالکیت کوچک نیز برای نمونه یک نفر پیدا نمی شود که از برتری مالکیت کوچک بر مالکیت متوسط دفاع کند. با وجود این اگر قیمت بالای زمین نتیجه درآمد بیشتر زمین بود این برتری بایستی به چشم می خورد.

در شهرها نیز پدیده مشابهی در مورد بالا بودن قیمت املاک کوچک به چشم می خورد. می دانیم که مسکن هر قدر کوچک تر باشد به همان نسبت قیمت هر مترمکعب آن بیشتر خواهد بود. بعد از ایزیدور سینگر^۱ و دیگران که این مطلب را مشاهده کرده اند، ک. بوشر^۲ در مورد بال^۳ این آمار را برای قیمت هر مترمکعب مسکن عرضه کرده است: (ر.ک. صفحه بعد)

1. Isidore Singer

2. K. Bücher

3. Bâle

| نوع مسکن | قیمت هر مترمکعب (فرانک) |
|------------|-------------------------|
| با ۱ اتاق | ۴/۰۴ |
| با ۲ اتاق | ۳/۹۵ |
| با ۳ اتاق | ۳/۵۶ |
| با ۵ اتاق | ۳/۳۶ |
| با ۶ اتاق | ۳/۱۶ |
| با ۹ اتاق | ۳/۲۱ |
| با ۱۰ اتاق | ۲/۹۳ |

این دو پدیده تا حدی ناشی از یک علت هستند: عسرت شدید نیازمندان به قطعات کوچک زمین و مسکن‌های کوچک؛ و در نتیجه نمی‌توانند در مقابل کسانی که زمین را به صورت انحصاری در اختیار دارند مقاومت زیادی از خود نشان دهند.

آنهايي که قیمت گران زمین املاک کوچک را ناشی از درآمد زیاد آنها می‌دانند بایستی قیمت بالایی مسکن‌های کوچک را نیز ناشی از درآمد زیاد ساکنان آنها بدانند.

قیمت زیاد زمین در مورد املاک کوچک مسلماً در شرایطی که موقعیت برای افزایش جمعیت مساعد باشد و نیز بهره‌برداری از صنایع کوچک کمکی در خارج از بهره‌برداری از زمین امکان‌پذیر باشد انگیزه‌ای قوی برای قطعه‌قطعه شدن املاک بزرگ محسوب می‌شود. در چنین شرایطی تجزیه املاک بزرگ ممکن است ابعاد وسیعی به خود گیرد.

هر قدر املاک کوچک‌تر باشند تمایل به یک‌کار کمکی (فرعی) بیشتر می‌شود؛ هر قدر کار مزبور اهمیت بیشتری پیدا کند وسعت ملک می‌تواند کوچک‌تر و ظرفیت آن برای جوابگویی به احتیاجات خانواده کمتر شود. به علاوه در ملک‌های کوچک بهره‌برداری بیش از پیش صورتی غیرعلمی و ناصحیح به خود می‌گیرد. کافی نبودن حیوانات مورد استفاده برای شخم و نیز نبودن وسایل و ابزار در حدی مناسب، امکان کشت صحیح به خصوص شخم عمیق را میسر نمی‌سازد. احتیاجات خانواده است که نوع گیاهان کشت‌شده را تعیین می‌کند و مسئله حفظ حاصلخیزی خاک در مورد انتخاب نوع کشت نقشی ندارد. نتیجه کمبود حیوان و پول، کمبود کودهای طبیعی و مصنوعی خواهد بود. علاوه بر تمام اینها مسئله کمبود نیروی کار وجود دارد. هر قدر کاری که در آن مزدی دریافت می‌شود اهمیت بیشتری پیدا کند کار در خانواده به صورت فرعی درمی‌آید و کار در عوض حقوق بیش از پیش وقت خانواده را به خود اختصاص می‌دهد (حتی در شرایطی که لازم است همه وقت خانواده متوجه امور مزرعه باشد، مانند زمان درو). این وظیفه بیش از پیش به‌عهده زن‌ها، بچه‌های خردسال و حتی پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌های ناتوان محول می‌شود. پدر و بچه‌های بزرگ‌تر باید «کسب معاش» کنند. کشت این‌گونه واحدهای کشاورزی کوچک، که بیشتر به صورت

کاری کمکی و ثانوی برای خانواده محسوب می‌شود، به خانوادهٔ پرولتری شباهت دارد که در آن مفلوک‌ترین نتایج به قیمت اسراف زیاد در نیروی کار و خستگی و کوفتگی بیش از حد زن به دست می‌آیند.

وسعت بیش از اندازه کوچک این واحدها و فقر بیش از حد آنها باعث می‌شود که نتوانند جوابگوی کلیهٔ احتیاجات خانواده باشند. از محصول این حرفهٔ کمکی ابتدایی نه تنها باید مالیات‌ها و عوارض دولت و منطقه را پرداخت نمود و محصولات صنعتی و کشاورزی خارجی (مانند قهوه، توتون و غیره) را تهیه کرد، بلکه باید محصولات بومی به خصوص غلات نیز خریداری نمود. ملک مزبور هنوز قادر است سیب‌زمینی، کلم، شیر (یا توسط چند بز یا در شرایطی که اوضاع بهتر است توسط یک گاو)، گوشت و تخم‌مرغ مصرفی خانواده را تأمین نماید ولی عرضهٔ غلات در حدی ناکافی صورت می‌گیرد.

تعداد این قبیل واحدهای تولیدی قابل ملاحظه است. طبق آمار سال ۱۸۹۵ در امپراتوری آلمان ۵,۵۵۸,۳۱۷ واحد کشاورزی به شرح زیر وجود داشت:

| | | | |
|------------------|----------------------|---|--------|
| ۳,۲۳۶,۳۹۷ - | واحد کمتر از ۲ هکتار | ≤ | ۵۸/۲۲٪ |
| ۱,۰۱۶,۳۱۸ - | واحد ۲ تا ۵ هکتار | ≤ | ۱۸/۲۹٪ |
| ۴,۲۵۱,۶۸۵ جمع کل | | | ۷۶/۵۱٪ |

اگر در نظر داشته باشیم که مزارع ۲ تا ۵ هکتار قادرند غلات مورد احتیاج خود را تأمین کنند اما واحدهای کوچک‌تر مجبور به خرید این محصول هستند، می‌توان مشاهده کرد که تنها $\frac{۱}{۴}$ مزارع در امپراتوری آلمان به بستن مالیات بر غلات علاقه‌مندند. بیش از نصف مزارع و حدود $\frac{۳}{۴}$ واحدهای کشاورزی کوچک به خرید این محصول احتیاج دارند و در نتیجه مستقیماً از افزایش مالیات بر غلات رنج می‌کشند. از این موضوع می‌توان به‌عنوان استدلالی محکم در مورد مخالفت با مالیات بر غلات استفاده کرد ولی این مسئله واقعیت دیگری را نیز نشان می‌دهد و آن اینکه اکثریت جمعیت موجود در بخش کشاورزی در بازار نه به‌عنوان فروشندهٔ مواد غذایی، بلکه به‌عنوان فروشندهٔ نیروی کار و خریدار مواد مزبور ظاهر می‌شوند. واحدهای کوچک کشاورزی، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، به رقابت خود با واحدهای بزرگ خاتمه می‌دهند و با عرضهٔ نیروی کار خود به این‌گونه بهره‌برداری‌ها و نیز با خرید محصولات اضافی‌شان موجب پشتیبانی از آنها و به وجود آوردن شرایط مساعد برای آنها می‌گردند.

مشاهده کردیم که در سال ۱۸۹۵ در آلمان، ۵۸٪ واحدهای کشاورزی از ۲ هکتار کمتر بودند، یعنی عموماً به حدی کوچک بودند که نمی‌توانستند پاسخگوی اعاشهٔ مالکان‌شان باشند. این موضوع با این حقیقت همراه بود که طبق سرشماری سال ۱۸۹۵ در مورد کشاورزی به معنی اخص کلمه (بدون احتساب باغبانی، دام‌داری، بهره‌برداری از جنگل و ماهی‌گیری، که معمولاً با

شیوه‌ای عجیب اینها را به کشاورزی مربوط می‌کنند) تعداد کشاورزان مستقل - بدون شغل دیگری - به ۲,۰۲۶,۳۷۴ نفر می‌رسید و تعداد کشاورزان مستقلی که یک کار کمکی نیز داشتند به ۵۰۴,۱۶۴ نفر بالغ می‌شد. ولی علاوه بر این هنوز ۲,۱۶۰,۴۱۲ نفر به شکلی مستقل به کشاورزی می‌پرداختند، بدین معنی که بر روی زمین خودشان، و نه بر روی زمین دیگری به‌عنوان مزدبگیر، به کار کشاورزی به‌عنوان یک شغل کمکی اشتغال داشتند. کل تعداد افرادی که اشتغال اصلی یا فرعی آنها عبارت بود از بهره‌برداری از زمین خودشان به ۴,۶۹۱,۰۰۱ نفر می‌رسید (تعداد واحدهای کشاورزی در سال ۱۸۹۵ برابر بود با ۵,۵۵۶,۹۰۰) و تعداد کشاورزان مستقلی که صاحب شغل دیگری نیز بودند، چه به‌عنوان شغل اصلی و چه به‌عنوان شغل فرعی، به ۲,۶۶۴,۶۲۶ نفر بالغ می‌شد؛ یعنی بیش از نصف کل تعداد افراد (۵۶٪) (مقایسه با ارقام صفحه ۱۳۸).

از سوی دیگر، باید به افزایش سریع تعداد آنهایی که کشاورزی مشغله اصلی آنهاست و شغل کمکی دیگری نیز دارا هستند توجه کرد، حال آنکه در سایر حرفه‌ها تعداد کسانی که در کنار شغل اصلی خود یک کار فرعی نیز داشته‌اند کاهش پیدا کرده است.

| ۱۸۹۵ | | ۱۸۸۲ | | دارای شغل فرعی (کمکی) |
|--------------------------|------------|--------------------------|------------|---|
| درصد نسبت به تعداد کل | تعداد مطلق | درصد نسبت به تعداد کل | تعداد مطلق | |
| ٪۱۲/۶۶ | ۱,۰۴۹,۵۴۲ | ٪۸/۱۵ | ۶۷۱,۴۰۴ | - کشاورزی |
| ٪۱۸/۰۲ | ۱,۴۹۱,۸۶۵ | ٪۲۶/۴۷ | ۱,۶۹۳,۳۲۱ | - صنعت |
| ٪۱۶/۴۳ | ۳۸۲,۱۰۲ | ٪۲۵/۴۴ | ۳۹۷,۹۲۷ | - تجارت |
| ٪۷/۲۴ | ۳۱,۳۳۳ | ٪۱۴/۰۸ | ۵۵,۹۶۰ | - خدمات خانگی |
| ٪۸/۰۸ | ۱۱۵,۲۷۷ | ٪۱۳/۷۹ | ۱۴۲,۲۱۸ | - ارتش، ادارات دولتی، و شغل‌های آزاد |
| ٪۹/۱۰ | ۱۰۱,۳۳۳ | ٪۱۳/۲۷ | ۱۷۹,۶۷۹ | - بیکار |
| ٪۱۴/۲۸ | ۳,۲۷۳,۴۵۶ | ٪۱۶/۵۴ | ۳,۱۴۰,۳۰۹ | - کل |

در جایی که به دست آوردن یک شغل کمکی خارج از بهره‌برداری از ملک بیش از حد آسان باشد قطعه‌قطعه شدن املاک رشد غیرقابل تصویری به خود می‌گیرد و گرایش‌ها در جهت تمرکز، که در مسیر مخالف عمل می‌کنند، لاقلاً مدت‌زمانی خنثا خواهند ماند.

در بلژیک می‌توان طبق آمار موجود تکاملی را در این جهت مشاهده کرد: (ر.ک. جدول صفحه بعد) از سال ۱۸۴۶ تا سال ۱۸۶۶ کلیه واحدهای کشاورزی رشد یافتند. با این همه، رشد واحدهای کوچک سریع‌تر از رشد واحدهای بزرگ بود. بین سال‌های ۱۸۶۶ و ۱۸۸۰ کلیه واحدها به‌جز واحدهای بسیار کوچک کاهش داشته‌اند، که البته در مورد این قبیل واحدهای کوچک، از کشاورزی